

می کردند و هدایا را با تشریفات خاصی از نظر او می گذرانیدند.

مثلا سفیر هند (خان عالم)، عده همراهانش از هفتصد می گذشت. این سفیر با خود از هندوستان جانوران گوناگون مانند فیل، گاو هندی، ببر، پلنگ، آهو، یوز، کرگدن، طوطیهای رنگارنگ، و نیز ارابه های زرین مخصوص هند، که با گاوان سپید کشیده می شد، و هدایای دیگر از دندانهای فیل و استخوانهای ماهی و سلاحهای گرانبها از شمشیر و خنجر و امثال آن، و آلات موسیقی گوناگون، و تحفه های دیگر آورده بود که دیدن آن، برای مردم اصفهان تازگی داشت.^۱

«شاه عباس با سفیران بیگانه با مهربانی بسیار رفتار می کرد و همیشه سخن سواقی و مناسب با روحیه و ذوق و معتقدات ایشان می گفت... اگر مایل نبود که سفیری در باره موضوع مأسوریت خود سخن گوید، چنان با مهارت او را به سوالات گوناگون مشغول می کرد که در میان گذاشتن مطالبی دیگر میسر نمی شد. و سرانجام نیز او را بدون این که برخلاف میل خود وعده ای داده باشد، سرخص می کرد. ولی اگر برخلاف، می خواست در موضوع دلخواهی بحث کند به آسانی رشته سخن را بدان موضوع می کشید و به میل خود نتیجه می گرفت.»^۲

سفیران بیگانه و جهانگردان فرنگی در باره رفتار محبت آمیز این پادشاه و سرگرمیها و تفریحاتی که برای ایشان فراهم می ساخته است، در سفرنامه های خود مطالبی شیرین نوشته اند؛ شاه برای دلخوشی و سرگرمی سفیران، آنان را با خود به شکار می برد، در جشنهای ملی مانند جشن نوروز و جشن آبریزان و امثال آنها دعوت می کرد. گاه دستور چراغانی و آتشبازی می داد یا با ایشان به قهوه خانه ها می رفت و یا در بازارهای بزرگ به سعیت ایشان به گردش و تفریح و گفتگو و شوخی با مردم شهر و تماشای رقص و بازیهای مختلف مشغول می شد.^۳

«شاه عباس گاه برای ورود سفیران کشورهای بزرگ، تشریفات فوق العاده ترتیب می داد؛ از آن جمله در ماه رجب سال ۱۰۲۸ هجری قمری، در روزی که سفیران هندوستان و عثمانی و دولت مسکوی (روسیه) به اصفهان وارد می شدند، فرمان داد همه مردم اصفهان، از مسلمان و فرنگی و کبر و یهود و ارنی، از ایشان استقبال کنند... پی یقرو دلاواله، جهانگرد ایتالیایی، شرح ورود سفیران هند و عثمانی و مسکوی را در سفرنامه خود به تفصیل نگاشته که قسمتهایی از آن را نقل می کنیم: ... از چند روز پیش شاه به شصت هزار تفنگدار پیاده از مردم اصفهان و اطراف آن شهر و حتی از شیراز و یزد و کرمان فرمان داده بود که با بهترین وضعی در روز معین حاضر شوند. ایشان نیز دسته دسته از نواحی مختلف با لباسهای رنگارنگ و سروانگیز و عمامه های مکمل به پره های زیباگرد آمدند. هر دسته فرماندهی مخصوص داشت و با آهنگ طبل و فنی و آلات موسیقی دیگر، مانند سنج حرکت می کرد. هر دسته نیز پرچم یا علم جداگانه ای داشت. این شصت هزارتن در دو صف از قصر شاهی تا قریه دولت آباد کنار یکدیگر ایستادند و هر یک تفنگی در دست داشت که قنداقش را به پهلوئی خویش چسبانیده و لوله اش را به سوی

۱. زندگانی شاه عباس اول، بهمن، ۱۳، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۴ به بعد (به اختصار).

۳. همان، ص ۶۹.

آسمان نگه داشته بود. آن روز صبح در کوچه‌ها صدای طبل و شیپور و سازهای گوناگون گوش را کر می‌کرد... جلو قصر شاه در طول میدان نقش‌جهان، گذشته از دو صف تفنگدار، یک دسته غلامان خوش صورت نیز در دو صف ایستاده بودند که برخی جاسهای زرین شراب و برخی دیگر ظرفهای پر از آب یخ در دست داشتند و مردم را آب، یا شراب می‌دادند... رجال و اعیان با جامه‌های فاخر ابریشمین و عمامه‌های مکتل به جواهر قیمتی و پره‌های زیبا بر اسبان اصیل گرانبها که زین و لگام زرین و سیمین داشتند، در میان سواران و ملازمان خود حرکت می‌کردند... علاوه بر این، شاه دستور داد که بیست و پنج تن از زنان حرم نیز در پذیرایی شرکت کنند. اینان نیز سوار بر اسب، رویندها بالازده با روی باز حرکت کردند و با نظم کامل به استقبال سفیران رفتند. مشهور بود که از زنان حرم شاهند... سفیران هر یک نام‌هایی از طرف پادشاهان خود تقدیم کردند.»^۱

یکی از همراهان شرلی می‌نویسد:

پذیرایی از میهمانان
در ایران صندلی نیست و ما بر روی قالی نشستیم. من چون نمی‌توانستم به دو زانو بنشینم، بر چهار زانو نشستم. سفیر عثمانی که در مجلس حاضر بود به شاه اشاره کرد که مردم انگلیس معمولاً بر صندلی می‌نشینند و بر زمین نشستن برای ایشان دشوار است. شاه عباس بیدرنگ از جای برخاست و به اتاق دیگر رفت و میز کوچکی را که بر آن بطریهای شراب می‌نهند، به وسیله غلام بچه‌ای از آنجا پیش ما آورد و دستور داد تا در روی آن قالیچه‌گلدوزی شده‌ای افکندند و به من اسر کرد تا بر روی آن بنشینم، سپس شراب خواست و به سلامت من شراب نوشید و گفت که نعل کفش یک عیسوی را بر بزرگترین سردان عثمانی ترجیح می‌دهد.^۲

پذیرایی از نمایندگان انگلستان در عهد شاه عباس
یکی از نمایندگان انگلستان ضمن توصیف وقایع سپتامبر ۱۶۲۸ می‌نویسد: «طرز مهمانی چنین است: اطاقها از یک طرف باز است. و ستونهای چوبی جلو آن اتاق که دراز و زیباست قرار دارد در جلو اطاق حوضی واقع است که اطرافش را سبزه‌وگل کاشته و بطریهای شراب چیده‌بودند، اطاق بنا بر عادت ایرانیان پوشیده از قالی است و مردم بر روی آن می‌نشینند... سفره را در وسط اطاق می‌گسترند و بر روی آن انواع میوه را می‌چینند، بطریهای شراب و نیز ظرف نقره، برای اینکه آب دهان در آن بیندازند یا هسته و پوست میوه در آن بریزند سر سفره می‌گذارند میهمانان به این طریق از صبح تا شب در اطراف سفره می‌نشینند و به نوشیدن شراب یا خوردن میوه مشغول میشوند ممکن است کباب جوجه یا کباب گوشت به عنوان غذا بخورند، بلافاصله بعد از آنکه شمعها را روشن کردند، مینیهای بزرگ، مملو از پلو که یک نفر بزحمت آنرا بر میدارد. به مجلس می‌آورند، پلو را بر رنگهای مختلف ملون میکنند مهمانی به این ترتیب برگزار میشود البته فراموش نشود که بعد از شام نوای موسیقی به ترنم در آمد و رقاصه‌ها رقصیدند و آتش بازی مفصلی شده، شب در اطراف حوض چراغهای کوچکی قرار میدهند.»^۳

۱. همان، ۴۳، ص ۵۹ به بعد (به اختصار). ۲. همان، ۴۳، ص ۲۲۹.

۳. فرهنگ ایرانزمین، جلد ۸، ص ۲۱۱

چنانکه گفتیم «در ۱۵۹۸ آنتونی شرلی به‌راهی عده بیست و پنج نفری بطور خصوصی بایران مسافرت کرد، این مسافرت بدان جهت بوده که خبر توجه شاه عباس به ارانسه و حمایت از آنها به پاپ وقت رسید و پاپ به تصور اینکه شاه عباس علاقه‌ای به مذهب عیسوی پیدا کرده است شرلی را تشویق کرد که به ایران مسافرت نماید و در صورت اسکان شاه عباس را به مسیحیت فرقه کاتولیک بگرداند یکی از همراهان آنتونی شرلی برادرش ربرت بود...» سال بعد شاه عباس آنتولی شرلی را مأسوریت داد که به دربار سلاطین مسیحی برود و آنها را دعوت نماید که با وی علیه ترکها که آنروز دشمن مشترک اروپا و ایران بودند اتحادیه‌ای تشکیل دهند... مقارن رسیدن کشتی‌های کمپانی به انگلستان نقدعلی بیگ سفیر جدید ایران با این کشتی وارد شد و بمحض ورود به لندن اعلام داشت که ربرت شرلی جاعل است و استوار نامه وی جعلی است. منظره اولین ملاقات بین ربرت و نقدعلی بیگ بطوریکه ناظران عینی نوشته‌اند بسیار تند و دور از نزاکت بود این وضع غیر طبیعی دولت انگلستان را بر آن داشت که قبل از هر کار به کشف حقیقت پردازد «سردود مورگوتون عضو دفتر مخصوص ما که مورد اعتماد خاصه بود به عنوان سفیر کبیر، مأسور دربار ایران شد و مقرر گردید پس از تقدیم استوار نامه به عرض شاه ایران برساند که سر ربرت شرلی سابقاً از طرف او به سفارت باینجا آمده بود، مجدداً با مأسوریتی از طرف او بازگشت و پدر فقید عزیزم که روحش شاد باد وی را به عنوان سفیر کبیر پذیرفت و همان محبت هم از جانب ما با وی شد، بگو که سر ربرت شرلی پیشنهاد روی منافع مشترک دو ملت درباره عقد قرار داد و مشاوره بنا کرد و پس از آن سفیر دیگری نقدعلی بیگ با مأسوریت از آن شاه وارد شد و بلافاصله پس از ورود با سر ربرت شرلی در ملاعام مخالفت ورزید و بوی که در سعیت یکی از رجال و نجبای این کشور بدیدن آن سفیر رفته بوده رفتاری خشونت آمیز نشان داد و استوار نامه‌ای را که به او ارائه شده بود پاره کرد و سر ربرت شرلی را زد که این رفتار وی نسبت به یکی از نجیب زادگان این مملکت مستبعد و برخلاف تمام اصول و روش مردمان این کشور است و اگر به احترام شاه ایران (که وی سفیرش بود) نمی‌بوده در این دولت که عدالت و تمدن با چنان دقت و شدت و احترام رعایت و اجرا می‌شود جسارت وی اغماض نمی‌شد و چون حضور دو مأسور از طرف یک فرمانروا یا مخالفت یکی با دیگری عادی نبود، شما باید در حضور شاه با تشریح وضع عجیبی که این اتفاق پیش آورد از مقام و دستورهای هر یک از دو سفیر کسب اطلاع کنی و نظر ایشان را نسبت بهر یک بفهمی.

همچنین پیشنهادهایی را که از طرف سر ربرت شرلی به ما شد و شما سواد آنرا از دبیر مخصوص ما دریافت خواهی داشت بشاه ارائه بده و اگر شاه با آنها موافق و مایل به عملی ساختن آن از طرف ما شد، با اطمینان‌هایی که از طرف وی هم عمل خواهد شد شما مأسور هستید آنها و بعلاوه هر چیز دیگر را که شاه مایل باشد، بعرض ما برسانید.

همچنین شما می‌توانید به نمایندگی و به نام ما قول داده و تعهدنامه‌ای که ما از صمیم قلب هر امر منطقی را که مناسب امور ما باشد و دوستی ما را تشدید کند و بفتح ملت ما باشد و از طرف شاه پیشنهاد بشود و شما دو مراجعت از طرف شاه به ما بگوی، جواب مثبت خواهیم داد.

بالاخره میل قلبی ما این است شما هیچ لقب یا مقامی نپذیرید و کنسولی منسوب نسازید و در اسور بازرگانی و سال التجاره آنها که با ایران معامله می نمایند دخالت نکنید و فقط طبق این دستورالعمل بدون اینکه ایجاد زحمت یا خرج یا ناراحتی برای بازرگانان ما بکنید رفتار نمایید، تخلف از این دستور سبب هدم خون شما خواهد بود.» ولایت هال ۱۰ آوریل ۱۶۲۶ - در خلال این مسافرت در زمامداران دو کشور تغییراتی پدید می آید نمایندگان سیاسی انگلستان پس از تحمل رنج فراوان سرانجام اجازه شرفیابی حاصل میکنند سفیر انگلیس از اینکه اطرافیان، مرتباً از او هدیه مطالبه میکنند اظهار شگفتی میکند پس از بار یافتن، نماینده دولت انگلستان شرح ما وقع و مبارزه وحشیانه نقدعلی را با شرلی، شرح میدهد و از شاه ایران تقاضای رسیدگی و اعلام کیفر مینماید، سپس سفیر می گوید: «شاه انگلستان خداوندگار و فرمانروای او، وی را فرستاده که اتحاد محکمتر از آنچه اجداد اعلیحضرتین وجود داشته است ایجاد نماید و در پایان گفت هیچ هدیه ای همراه نیاورده است زیرا در انگلستان و دنیای غرب رسوم است که اول دوستی و اتحاد را ایجاد، سپس هدایا را ارسال دارند... سپس شاه با کلماتی ملامت آمیز در پاسخ سفیر گفت گرانبهاترین هدیه ای که ممکن است شاهی بفرستد همانست که اکنون سفیر همراه آورده است یعنی محبت و دوستی پادشاهی عظیم الشان - در مورد نقدعلی، شاه ایران گفت که او حالا سرده است و از دسترس ما دور است راجع به سایر مطالب هیچ جوابی نداد مخصوصاً راجع بشرلی نه در تأییدش چیزی گفت و نه اقدامات نقدعلی بیک را رد کرد (ناگفته نماند که نقدعلی در نزدیکی سواحل هند در حالیکه از ناراحتی وجدان رنج میبرد خود کش کرد) بعد از این، سفیر گفت من از طرف پادشاه انگلستان آماده برای انعقاد قراردادهایی که به حال دو دولت سودمند باشد میباشیم، شاه وعده کرد بار دیگر با وی در این موارد مذاکره کند و به سوی قزوین حرکت کرد سفیر نیز راه قزوین پیش گرفت ولی از این تاریخ ببعد مهمانداران ایران، با سفیر انگلیس و همراهانش با سردی رفتار میکنند، نسبت بمسائل مربوط به کشتی جنگی و اسور بازرگانی و حدود اختیارات شرلی و قول و قرارهای او از طرف شاه و نمایندگان او هیچگونه پاسخ قطعی و روشن داده نمی شود، چون در این جریانات سفیر انگلستان میمیرد، جانشین او به پادشاه انگلستان بعداً چنین گزارش میدهد: اربابم سفیر انگلیس در زمان حیاتش در قزوین شصت پنج نفر انگلیسی و ارسنی و سراکشی و هشت راس اسب در خدمت داشت برای بخارج این عده شاه روزانه ۴۰۰ لیره مقرر داشته بود که داروغه به صورت عوارض روز بروز دکان به دکان جمع آوری میکرد، از یکی نیم پنس و از دیگری یک پنس به تناسب کم و زیادی در آمد به عنوان خرج مهمانی شاه از آنها می گرفت.

نماینده سیاسی انگلیس در حالیکه به رفتار غیر دوستانه دولت ایران به شدت اعتراض میکند صورتی از هزینه زندگی، در آن ایام بلست می دهد:

شش پوند	سه کیلو	گوشت	۱۰ پنس
شش پوند	سه کیلو	برنج	۴ پنس
دوازده پوند	شش کیلو	نان	۸ پنس
دو ظرف پنیر			۴ پنس
یک پوندونیم کره			۴ پنس
آب هر جا بلست بیاوریم			۵ پنس

بدون در نظر گرفتن سوخت برای غذا.

سپس مینویسد: سفیر باید، اسب، خودش بخرد چادر تهیه کند و شتر کرایه نماید، حرفی نیست که ایرانیان سردمی متمدن هستند و سفر بی مخاطره میباشد و بیم سواجه با راهزن یا دزد نیست... بعید نیست که در پشت این پرده، تضاد کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس و زمینه چینی و سوءنیت بعضی از رجال ایران در تیره شدن مناسبات ایران و انگلیس مدخلیت داشته باشد، نامهایی که از طرف توماس شرلی برادرزاده ربرت شرلی به چارلز اول تقدیم شده و به اظهارات و اتهامات ناروای برخی از تجار انگلیسی اشاره شده است بخوبی نشان میدهد که بین محافل ذی نفع و ذی نفوذ انگلستان نیز هماهنگی وجود نداشته است و شاید مجموع این عوامل و اظهارات ضد و نقیضی که به شاه گزارش می دادند، او را از اتخاذ تصمیم راسخ باز داشته است... سرانجام در اوت ۱۶۲۸ شاه ایران پاسخ پادشاه انگلستان را به نمایندگان سیاسی تسلیم می کند این نامه در پارچه نقره دوزی، پیچیده بود و بندهای نخی بدان بسته بودند و مهر شاه بر آنها زده شده بود»^۱

لسترچ در دیباچه کتاب دون اوان ایرانی راجع به موقعیت جهانی ایران در آغاز قرن هفدهم چنین می نویسد: در ده سال آغاز قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هـ)، ایران، که نیرویی عظیم بشمار می آمد، در وضع بسیار مساعد و مطلوبی قرار داشت، که هرگز از زمان حمله عرب یعنی قرن هفتم میلادی چنین روزگاری را ندیده بود. یک قرن پیش از این زمان، شاه اسمعیل، نیای شاه عباس، ایرانیان را با شدت عمل و فشار بسیار خویش، یک ملت واحد مبدل ساخت. بعلاوه وی با اعلام این که مذهب رسمی ایرانیان شیعه است. با اصل خاص پیروی از امامان — که خود او نیز اصل و تبار خود را به آنان می رسانید — و این اصل ناچار باید مذهب واحد و منحصر به فرد قاطبه مردم ایران باشد، ترکان سنی مذهب را کافر و مرتد جلوه گر ساخت.

وی و جانشینانش، صدها سال یعنی تا زمان شاه عباس، همچنان جنگ با سلاطین ترک عثمانی را ادامه دادند. اما این جنگها، گاهی با فتح و گاه با شکست سواجه می شد. بنابراین شاه عباس تصمیم گرفت، با کشورهای مسیحی اروپایی که به گمان وی حاضر بودند با او در برابر سلطان عثمانی متحد و به قسطنطنیه حمله ور شوند و ترکان را شدیداً در مخاطره قرار دهند، پیمان اتحاد ببندد.

بنابراین شرلی درست در ساعتی سعد و خجسته رسید. وی هیچگونه اعتبارنامه ای از ملکه الیزابت نداشت تا ارائه دهد. ولی خویشتن را یکی از اعیان و نجبا، مورد اطمینان بلکه معرفی و پیشنهاد کرد تا سفیر را به علیاحضرت و دیگر پادشاهان و فرمانروایان اروپا معرفی کند. ایرانیان آن زمان به آمدن سفیران پادشاهان مسیحی، بخوبی خو گرفته بودند... هیأت سفارت تشکیل شد و به طرف اروپا حرکت کرد. شرلی و یک سفیر ایران، هر دو اعتبارنامه برای هشت کشور اروپا در دست داشتند. قبلاً نیز سفیر مخصوص حرکت کرده بود تا در هشترخان منتظر باشد و به اتفاق آنان به مسکو رود. این سفیر اخیر می بایست در مسکو توقف کند، در دربار

۱. سفرنامه استودالات، ترجمه احمد توکلی، مقدمه سرویس راس، بنقل از فرهنگ ایرانزمین، ج ۸۸، ص ۱۶۲ به بعد (به اختصار).

تزار بودیسی گودونف بماند. سفیر ایران که ساسور کشورهای مغرب بود، بطوری که از مفاد کتاب نامه‌های فوگو برسی آید، مردی سالخورده با سواهای خاکستری به نام حسینعلی بیگ بود. همچنان که گذشت، با وی چهار دبیر بود که یکی از آنها برادرزاده وی علی قلی بیگ بود. دیگر اوروج بیگ که دبیر اول سفارت بود و بعدها به نام دون ژوان ایرانی شناخته شد. اوروج بیگ شاید درین هنگام از چهل سال کمتر داشت. او پسر سلطان قلی بیگ بود که در ۱۵۸۵ م. (۹۹۳ هـ) در محاصره تبریز که ایرانیان می کوشیدند آن را از دست ترکان بیرون کشند و با ناکاسی مواجه گشتند، به قتل رسید. این امر در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده (پدر شاه عباس) روی داد...^۱

به این ترتیب «اوروج بیگ» در سفر دور و دراز خود با سرآنتونی شرلی مشهور و سفیر ایرانی شاه عباس، حسینعلی بیگ بیات همراه بود. هیأت سفارت ایران مرکب بود از نوزده تن و عبارت بود از سفیر و چهار تن خدمتکار. هیأت انگلیسی همراهان سرآنتونی شرلی هم یازده تن بودند و با دو تن کشیش پرتغالی و پنج مترجم، این عده که در حدود چهل تن می شدند از راه دریای خزر - ولگا (که بر روی سطح یخ بسته آن فرسنگها راه پیمایی کردند) به مسکو رفتند و پس از پنج شش ماه توقف در این شهر، به انتظار سرآمدن زمستان و از راه آرخان گل و اقیانوس منجمد شمالی به آلمان و چکسلواکی و روم و ایتالیا رفتند. و سپس در روم سیهمان پاپ بودند. از اینجا ارتداد در میان ایرانیان راه یافت و سه تن از خدمتکاران هیأت، مسیحی شدند و در پناه کلیسای رومی ماندند. از روم به جنوب فرانسه و آن گاه به اسپانیا رفتند. اوروج بیگ گذشته از آن که صاحب قلم بود، شمشیرزن نیز بود. چنان که در جنگهای تبریز در برابر سپاهیان عثمانی، جنگیده و شرح زنده و پرشوری از مقاومت‌های ایرانیان در آن سامان از خود به جای گذاشته است. پدرش - چنان که گفتیم - در آن جنگ به قتل رسید. او داستان کشته شدن پدرش را، در این کتاب به رشته تحریر کشیده است... اوروج بیگ روزانه یادداشتهای دقیقی از سفر خود دیدنی های آن می نگاشت تا در بازگشت از آنها کتابی بپردازد و به شاه عباس اول عرضه کند. شاید هم سائقه او، درین کار، دستور خود شاه بوده است. بی شک شاه عباس خواهان آگاهی از اوضاع اروپا بوده است. از طرفی شک نیست که اروپا در آغاز قرن هفدهم که قرن ظهور دکارتها، وینکن-هاست، درجاده پیشرفت و ترقی گسهای بلند برسی داشت؛ و آنچه از اوضاع آنجا برای زمامداران ما گفته می شد عبرت انگیز بوده است...»^۲

سفرای هندوستان و مسکوی در حضور شاه عباس: پیتر و که خود ناظر پذیرایی از سفرای مسکوی و هندوستان بوده، در پیرامون طرز پذیرایی شاه و هدایایی که دو سفیر تقدیم کرده اند، چنین می نویسد: «همین که شاه به بیدان آمد و از اسب پیاده شد، هماندانر بلافاصله به سوی سفرای مسکوی رفت و آنان را به نزد او برد. سفیر بزرگ، نامه اسپراتور خود را تقدیم کرد. شاه آن را گرفت و طبق معمول، سخنان ملاحظت آمیزی بر زبان راند که چون دور بودم، نتوانستم بشنوم. سپس با آن سه نفر یعنی دونفر مسکوی و منشی اسپراتور و همچنین سفیر هند، به خانه علی پاشا داخل شد و همگی در ایوان آن خانه که شرف بر بیدان است، نشستند

و باقی روز و تقریباً تمام شب را در آنجا به میگساری پرداختند. و دیگران برای خود در میدان گردش می کردند.

پس از آن که شاه به روی ایوان آمد، نمایش هدایا آغاز شد. و آنها را نخست از برابر وی می گذرانیدند و سپس دور میدان می گردانیدند و بیرون می بردند. هدایای سفیر هند را پیش از هدایای سفیر مسکوی از نظر گذرانیدند. این هدایا مرکب بود از بیست و نه شتر حامل بارهای پر حجمی که گمان می کنم پر از پارچه های کار هند بود.

پس از آن اتفاق بزرگی را، که از چوهای طلایی بسیار ظریف و زیبا ساخته بودند، به معرض نمایش گذاشتند و سپس مقدار زیادی شمشیرهای سر ص و سلاحهای دیگر که همگی به سنگهای قیمتی تزیین شده بود، و در پی آن بیش از صد طبق پر از عمامه هایی که در هند تهیه می شود، در روی هر طبقی پنج تا شش عدد دیده می شد، نشان دادند. طبق ها همه چوبی و روی آن ها رنگ شده بود و در ایران همیشه برای حمل و نقل اشیاء و تقدیم هدایا از این طبق ها استفاده می کنند.

یکی دیگر از هدایا دندان حیوان بسیار بزرگی بود که دو نفر در دست گرفته بودند. و قطعاً دندان فیل یا نوعی ماهی بود که از آن در ایران معمولاً دسته چاقو و خنجر و سلاحهای دیگر می سازند.

پس از آن، نیز هدایای کم اهمیت تری به معرض نمایش در آمد که من به درستی آنها را ندیدم. ولی در پایان، پنج عرابه هندی از نظر گذشت که هر یک دو چرخ بیشتر نداشت و نشیمنگاه چهار گوش آن را نیز بی کرسی و هموار ساخته بودند. بطوری که با طرز نشستن ما، دو نفر، به زحمت در آن قرار می گرفتند. ولی به رسم نشستن شرقیها چهار نفر بخوبی می توانستند در آن جای بگیرند و بر بالشهای گرد متعددی که در اطرافش چیده شده بود تکیه بزنند.

تمام این عرابه ها، به طلا و پارچه های زربفت آراسته بود و هر یک را دو گاو سفید بسیار پاکیزه می کشیدند که بر روی آنان نیز پارچه های ظریف و زیبایی قرار داشت. گاوهای هندی با گاوهای ما تفاوت دارند، به این معنی که بر روی پشت آنان نزدیک گردن، کوهانی قرار گرفته است. از این جهت، به شتر بی شباهت نیستند. بعلاوه مانند اسب می دوند. و عرابه های هند یعنی سرزمین شاه سلیم بی اندازه سبک هستند که در سوق لزوم، بلافاصله گاوها را از آن جدا می کنند و چرخهایشان را بر می دارند، و دو نفر آن را بردوش خود قرار می دهند. و حتی به ارتفاعات کوهها می برند و پس از این که جاده هموار شد، باز آنها را به وضع اول بر می گردانند و چرخها را می گذارند و گاوها شروع به کار می کنند... بعد از عرابه ها، نوبت به جانوران عجیب رسید. نخست دو کرگدن را از برابر دیدگان حاضرین گذرانیدند. می گویند این حیوانات با فیل می جنگند... بعد از آن، جانوری مانند گاو کوهی نمایان شد که شاخهای بسیار درازی داشت... پس از آن نوبت به انواع گوزنها و آهوهای عجیب و خران وحشی زرد رنگ رسید. و از همه تماشایی تر بز وحشی نقره قاسی بود که سه پا بیشتر نداشت.

هدایای سفیر هند، با عبور هشت الی ده فیل پایان یافت. بر پشت دو یا سه فیل، برجی قرار داده بودند و در هر برج سردانی نشسته بودند. این برج بیشتر به تخت خواب شباهت داشت و برای مسافرت اشخاص مهمی که می توانند فیل نگهداری کنند، بسیار راحت است.

در جنگها نیز از وجود فیل استفاده می‌شود. و چون مشرق‌زمینی‌ها به زانو می‌توانند بر زمین بنشینند، هفت تا هشت نفر تفنگچی یا تیرانداز، قادرند در داخل این تخت قرار گیرند. فیلانان بیرون از تخت، بر روی گردن حیوان می‌نشستند و او را هدایت می‌کردند... همین‌که نمایش هدایای سفیر هند به پایان رسید، نمایش هدایای سفیران مسکوی آغاز شد. نخست چهار بسته پوست خزر را که روی هم‌رفته متعلق به چهار حیوان بود، سپس تعدادی دندان جانوران را که نفهمیدم از ماهی یا حیوان دیگری بود از نظرها گذرانیدند. بعد تعدادی فانوس یا چراغهای دیگر آوردند که به جای شیشه در آنها طلق نصب شده بود. آن‌گاه نوبت به خمهای کوچک پر از بهترین نمونه عرق مسکوی رسید که در ایران طالب فراوان دارد... پس از آن شترهای متعددی گذاشتند که بر روی آنها چلیکهای پر از عرق قرار داشت. با این نظم و ترتیب، نمایش خاتمه یافت و چون هوا تاریک شده بود، چراغانی آغاز گردید. شنبه ۱۷ نوامبر ۱۶۱۹، شاه... از قزوین به جانب فرح‌آباد حرکت کرد تا زمستان را در آنجا به سرآورد و سفیر هند و عده‌ای از نزدیکانش را نیز با خود برد. زیرا چون تعداد همراهان سفیر به هزار بلکه هزار و پانصد نفر می‌رسید، بردن همه آنها اسکان‌پذیر نبود...^۱ این بود نمونه‌ای از برخورد شاه‌عباس با سفیران کشورهای بیگانه.

شاه‌عباس در سال ۱۰۳۰ هـ. با کلیه همراهان و دستگاه پر تجمل سلطنتی خود و ایلیچیان بیگانه، مدت چهار ماه در کاشان اقامت نمود؛ که وقایع نگاران ایرانی آن را باختصار یاد کرده‌اند. سفیر روس با شخصت‌وسه نفر همراهانش که در آن موقع به کاشان دعوت شده‌اند، شرح ورود و پذیراییهای مکرر از هیئت را به تفصیل نگاشته است.

پذیرایی شاه‌عباس از سفیر روس

در ۲۹ محرم سفیر روس را با جلال و احترام تمام از لاهیجان حرکت دادند... شاه‌عباس که در کاشان بود امر داد که سفیر را بدانجا روانه نمایند. در ۲ صفر، سفیر، با احترام و جلال به آن شهر وارد شد. شاه‌عباس خوانچه اطعمه و اشربه و میوه‌های گوناگون و از آن جمله انگور اعلا نزد سفیر فرستاد... شاه‌عباس حاج خسرو را مأمور کرد تا به سفیر بگوید که شاه میل دارد سفیر را در میدان بار دهد تا عموم اهل شهر و ایلیچیان بخارا و دول دیگر ببینند از سفیر یک دولت معتبری چگونه پذیرایی به عمل می‌آید. سفیر روس این تکلیف را رد کرد و شاه‌نیز قبول نمود که در خلوت پذیرایی کند.

ملاقات دوم بر وفق دلخواه شاه در میدان به عمل آمد و در ۲۳ صفر مراسم چراغانی و آتشبازی نیز صورت گرفت. خلاصه تا ۱۹ جمادی الاخر که شاه در کاشان اقامت داشت، شش بار از سفیر پذیرایی نمود و گاهی او را به تیراندازی دعوت نمود و از توپخانه روسیه صحبت می‌داشت.^۲

۱. سفرنامه پیتر دولاده، پیشین، ص ۴۲۷ به بعد.

۲. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین، ص ۱۲۲ (نقل از) تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، ج ۱، ص (۲۲۷).

سفیورترک در دربار
شاه عباس

پیتر و جهانگرد ایتالیایی می نویسد، ترکها برای تحمیل پیشنهادات خود، هیاتی را به ایران گسیل داشتند. ولی شاه که از پیش به وسیله ساسوران و سهامنداران خود کمابیش از نظریات آنان آگاه بود، مدتها از پذیرفتن آنها خودداری می کرد. پس از آن که در آخرین روز ماه اوت (۱۶۱۹) سفیر را پذیرفت، به دیگر نمایندگان ترک اجازه حضور نداد، سوقعی که سفیر نامه خود را تقدیم کرد، دیگران شنیدند که شاه با صدای بلند گفت: فقط سوقعی با ترکها صلح خواهیم کرد که بغداد و حلب را تصرف کرده باشم. و من از این حرف واقعاً خنده ام گرفت. زیرا می دانم از مبالغه های عجیب شاه عباس است. همراهان سفیر ترک اجازه شرفیابی نیافتند و همه در بیرون منتظر ماندند. به هیچیک، حتی اجازه نشستن داده نشد... همان روز صبح شاه دستور داده بود در شهر جار بزنند که احدی حق ندارد با سفیر ترک یا با همراهان او صحبت کند، یا معامله ای با آنان انجام دهد و جنسی اعم از خوراکی و پوشاکی به ایشان بفروشد. زیرا تمام آذوقه آنان، از طرف شاه تأمین می شود. این رفتار شاه نسبت به ترکها به عنوان عمل متقابل رفتار آنان، نسبت به سفیر ایران انجام گرفت. و از طرفی شاه خواست به سفیر امکانشی برای جاسوسی ندهد. سپس پیتر و می نویسد چون هیچ خبری در دربار ایران مکتوم نمی ماند، بلافاصله شرایط صلح منتشر شد. شرایط عبارت بود از آنکه شاه همه ساله دویست تاسیصد بار ابریشم بدهد، زینهایی را که از ترکها گرفته است یعنی تبریز شیمای و شیروان و غیره را پس بدهد و فرزند خود را به عنوان گروگان، به ترکها بسیار دجز در مورد ابریشم، در سایر موارد شاه پیشنهادات ترکها را رد کرد. در ملاقاتیکه در روز سوم سپتامبر ۱۶۱۹ به عمل آمد، وقتی که سخن از گروگان به میان آمد شاه عباس... دست به شمشیر برد و از غلاف بیرون آورد و به سفیر ترک نشان داده گفت فرزند من این است... اگر ترکها بخواهند، می توانند با آسودگی خیال رو به ایران بتازند. سفیر ترک جواب داد در جنگی که اتفاق خواهد افتاد، عده زیادی بی گناه به هلاکت می رسند و مسئولیت و معصیت آن بر عهده شاه خواهد بود... شاه پاسخ داد که معصیت این کار از آن ترکها خواهد بود. زیرا او در خانه خود نشسته و به کسی تعرض نکرده است. سنتهی وظیفه دارد در مقابل هر تعرضی دفاع کند. و ترکها هستند که همه ساله بدون هیچ سوجبی به خاک ایران حمله می برند و خرابیهای فراوان به بار می آورد... شاه تصریح کرد که مایل به جنگ با ترکها نیست، زیرا می داند که آنان از لحاظ تعداد سرباز بر قوای او برتری دارند و منتظر روز نبرد هستند... آنها می توانند پیش بیایند و او سرتباً عقب نشینی خواهد کرد و همه چیز را خواهد سوزانید... ولی در سوقع لازم نسیگدارند حتی یک نفر از آنها به وطن خود مراجعت کند.^۱

توسعه روابط سیاسی ایران با کشورهای خارج، از عهد صفویه به بعد: چنان که گفتیم مناسبات سیاسی ایران با سلطنت غرب از عهد صفویه رو به وسعت نهاد. در عهد شاه طهماسب صفوی (۹۷۰ هجری - ۱۵۶۲ میلادی) ملکه الیزابت، آنتونی جنکینسون سفیر خود را با نامه ای به حضور شاه طهماسب صفوی فرستاد که شرحش گذشت. در عهد شاه عباس کبیر

مناسبات سیاسی ایران با اروپا فزونی گرفت. این پادشاه توانسته بود در مقابل ارتش متجاوز عثمانی پایداری کند. در این ایام سلاطین عثمانی به اروپایی شرقی حمله ور شده بودند و می‌خواستند دامنه تجاوزات خود را به اتریش و ایتالیا برسانند. ولی جنگ ایران با عثمانیها سبب گردید که مقداری از قوای ترکها متوجه ایران گردد و اروپائیان تا حدی از تهاجم ترکها در اسان بمانند. یکی از سیاسیون اروپا گوید: «فقط ایرانیها ما بین ما و مرگ حایل شدند اگر ایرانیها نبودند ترکها ما را محو و نابود کرده بودند.»^۱

در این دوره بطوری که دیدیم در حدود هفتاد و پنج تن از انگلیسیها تحت سرپرستی سرآنتوان شرلی و سررابرت شرلی وارد ایران شدند و در پناه حمایت شاه عباس برای پیشرفت ارتش ایران، قدمهایی برداشتند.

در این ایام شاه عباس، به کمک انگلیسیها، پرتغالیها را از خلیج فارس بیرون می‌راند و به کلیه افراد اروپایی اجازه می‌دهد که در خلیج فارس آزادانه تجارت کنند. با مرگ شاه عباس، قدرت سلسله صفویه نقصان یافت. در دوره حکومت افغانه و نادر-شاه روابط سیاسی ایران با ممالک غرب تقریباً در حال رکود بود.

نادرشاه در دوران سلطنت ۱۱ ساله خود (۱۱۹۴-۱۱۶۰) موفق سیاست خارجی نادرشاه گردید مناطقی را که آخرین شهریاران نالایق صفوی از کف داده بودند بار دیگر تسخیر کند، وی پس از کسب فتوحات در صدد تثبیت وضع سیاسی خود و اصلاح اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم بر نیامد بلکه با کشورگشائی و تجاوز مداوم، مردم ایران و سپاهیان خود را فرسوده کرد، و پولها و جواهرات گرانبهایی را که پس از غارت هند همراه آورده بود در گنجینه‌ها ذخیره کرد و در راه عمران و آبادی مملکت بمصرف نرسانید. «در جنگ با ترکیه که از: ۱۱۵۶-۱۱۵۹ هجری ادامه یافت گاهی پیروزی نصیب نادر و زمانی نصیب ترکان می‌گشت ولی نتایج حاصله ثابت نبود، و سبب عدم موفقیت این بود که در آن اوان در ایران و کشورهای تابع، قیاسهای عظیمی و قوع یافت و نادر ناگزیر برای فرونشاندن نایرمشورش، عده‌ای از لشکریان خود را از صحنه عملیات دور و بمرکز عصیان گسیل میداشت... لشکرکشی به داغستان و تشبثات نادر برای ساختن ناوگان در بحر خزر سبب گردید که نیروی نظامی روس در سرزمین ایران متمرکز گردید.»^۲

در آغاز حکومت کریم خان تجارت خلیج در دست انگلیسیها و هلندیها بود. فرانسویها هم که در این دوره در جستجوی بازار بودند. در ایران باحریف زورمندی چون انگلستان رویو شدند و در سال ۱۱۷۳ با چهارکشتی به بندرعباس روی آوردند و تجارتخانه انگلستان را گلوله باران کردند. و پس از غارت کالاهای تجاری از خلیج فارس بیرون رفتند. پس از ایس واقعه انگلیسیها مرکز تجاری خود را به بصره منتقل کردند و هلندیها مرکز فعالیت تجاری خود را در خاک عثمانی مستقر ساختند.

در دوره کریم خان زند، از برکت امنیتی که نصیب ایران گردید، انگلیسیها برای بسط

۱. تاریخ ادبیات، بوادن، پیشین، ج ۴، ص ۱۱ و ۹۳.

۲. تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، پیشین، ص ۶۳۸ به بعد.

نفوذ اقتصادی و تجاری خود بار دیگر به سعی و تلاش برخاستند، و سرانجام به موجب فرمانی، کریم خان در سال ۱۱۷۷ به انگلیسیها اجازه تجارت داد و مقرر گردید که آنها در بوشهر یا هر منطقه‌ای در خلیج فارس که میل دارند، هر مقدار زمینی که برای تجارت خود لازم دارند، تصرف کنند و مؤسسات خود را در آنجا برقرار سازند و چند توپ برای حفظ امنیت منطقه سوار کنند.

کریم خان موافقت کرد که از امتعه انگلیسیها هیچ نوع مالیاتی در یافت نشود و فقط شیوخ از امتعه صادراتی سه درصد حقوق گمرکی دریافت دارند.
هیچ یک از ملل اروپائی غیر از انگلیسیها، حق ندارند که کالاهای پشمی خود را به بندر ایران وارد کنند.

سواد قرار داد مجموعاً به نفع حکومت انگلستان بود. کریم خان در ذیل فرمان مطالبی اضافه کرد و از جمله نوشت «... انگلیسیها مجاز نیستند تمام وجوه مال التجاره خودشان را که در ایران به فروش می‌رسانند به خارج حمل کنند. زیرا که این عمل انگلیسیها، مملکت ایران را از حیث ثروت و مکنات فقیر خواهد نمود و در نتیجه به طور کلی، تجارت ایران صدمه خواهد دید...»^۱

انگلیسیها تا سال ۱۱۸۳ در بوشهر به فعالیت‌های تجاری اشتغال داشتند. ولی در نتیجه تعدیلات شیوخ و ناامنی محل بار دیگر انگلیسیها مرکز تجاری خود را به بصره منتقل کردند.^۲
در سال ۱۱۶۷ هلندی‌ها جزیره خارک را مرکز تجارت خود قرار دادند و قلعه نظامی در آن جزیره بزرگ کردند و به صید و تجارت سروراید پرداختند. پس از چندی سیرسها که از اتباع ایران بود، راه عصیان پیش گرفت و پس از تصرف خارک به قتل هلندیها و غارت اموال آنان پرداخت و به این ترتیب دوران تسلط اقتصادی و سیاسی هلندیها در خلیج فارس به سر رسید. پس از کشته شدن سیرسها، کریم خان برای گوشمالی انگلیسیها که مرز تجارتی خود را به بصره منتقل کرده بودند، رفتار عثمانیها را نسبت به زوار ایرانی بهانه قرار داد، و قشون را به محاصره بصره فرستاد. با این که در این جریان، انگلیسیها دو کشتی جنگی خود را در اختیار عثمانیها قرار دادند، اما محاصره بصره سیزده ماه طول کشید و سرانجام پس از چهارده ماه به تصرف ایرانیها درآمد. پس از مرگ کریم خان، آشفتگی و نابسامانی به ایران راه یافت در این دوره، در مناسبات ایران با کشورهای خارج، واقعه مهمی روی نداد. تنها در عهد جعفرخان زند فرمانی دایر به استقرار مجدد روابط اقتصادی بین ایران و انگلستان صادر گردید. در این فرمان بیش از پیش دست انگلیسیها را در فروش کالا باز گذاشتند. و صریحاً نوشته بودند که «... اگر سابقاً قرار بوده حقوق گمرکی مطالبه شود، بعد از این فرمان، ما به هیچ عنوانی مطالبه حقوق گمرکی نخواهیم نمود، و آنچه هم در سابق بود، ما آنها را لغو و باطل می‌نمائیم بتاريخ هشتم ربیع الثانی یک هزار و دو بیست و دو، مطابق ۱۸ ژانویه ۱۷۸۸»^۳

در دوره قاجار بیش از پیش کشورهای متجاوز و استعمار طلب به ایران و دیگر کشورهای آسیایی روی آوردند و عثمانی به علت موقعیت جغرافیایی مورد توجه کشورهای توسعه

طلب قرار گرفتند، آقا محمدخان پس از تثبیت موقعیت سیاسی خود با زیرکی دریافت، که برای نجات از تجاوزات روسیه تزاری بهتر آنست که، دو دولت ایران و عثمانی دست اتحاد بهم بدهند بنا به نوشته احمد امین، آقا محمدخان طبق نامه‌ی پیشنهاد کرد که دو دولت در برابر هجوم‌های روس متحد شوند به روایت احمد جودت، وقتی نامه او در شورای باب عالی مطرح شد پاشاها (فرماندهان نظامی) این پیشنهاد را منطقی و منطبق با مصالح دولت عثمانی دانستند، ام‌اشیخ الاسلام راغب افندی عمامه بر زمین کوبید که: «تا من زنده‌ام چنین اتحادی منعقد نخواهد شد بگذارید اینان بدست روسیان نابود شوند.» وجود چنین روحیه‌ای در آن طرف که در سراسر گزارش سفیر عثمانی نیز جلوه‌گر است یکی از موانع اصلی اتحاد بود.^۱ در عهد سلطنت فتح‌الشاه، ایران به حکم موقعیت جغرافیایی خود، میدان رقابتهای سیاسی انگلستان و فرانسه گردید. و بطوری که ضمن تاریخ سیاسی این دوره (جلد دوم از صفحه ۴۸۸ به بعد) دیدیم، زمامداران ایرانی گاه آلت اجرای مقاصد سیاسی انگلستان و زمانی بازیچه سیاست توسعه طلبی روس بودند. دولت فرانسه که در این موقع ناظر اوضاع آشفته ایران بود می‌کوشید به یاری ایران و عثمانی سدی در برابر سیاست تجاوزکارانه روسیه تزاری بسوی هند ایجاد کند. «در تعلیماتی که در تاریخ ۱۵ ماه مه ۱۸۰۷ (۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) به گاردان داده شده، ایجاد هماهنگی نظامی میان ایران و عثمانی از اصول کارهاست... آقای سرتیپ گاردان باید بجهت وافی بسدول دارد تا ایران و عثمانی، تا حدی که ممکن است در عملیات نظامی بین دریاهاى خزر و بحر سیاه علیه روسها به توافق قدم بردارند، زیرا نفع هر دو مملکت یکی است چه روسیه به علت وسعت بیابانها... چشم طمع به همسایگان جنوبی دوخته و آنها را در معرض تهدید قرار داده است»^۲ فرانسه به مملکت ایران به دو نظر می‌نگرد: از یک طرف ایران را دشمن طبیعی روسیه میدانند، از طرف دیگر سرزمین آنرا وسیله و راهی برای لشکرکشی به هند میشمارد^۳ و در مرحله آخر سرتیپ گاردان نباید فراموش کند که منظور عمده ما عقد اتحاد مثلی است بین فرانسه و باب عالی و باز کردن راهی به هند و تحصیل متحدینی بر ضد روسیه.^۴ ولی چنانکه میدانیم پیمان تیلسیت^۵ سیاست ناپلئون را در عقد پیمان سد گانه و پشتیبانی از ایران دگرگون کرد. قبل از آنکه سازشی بین فرانسه و روسیه صورت پذیرد ناپلئون به عجله و شتاب ساسوران عالی رتبه بصیر و جدی به طرف ایران یکی بعد از دیگری روانه می‌کند اول آمده ژوبو ناسی را در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ روانه نمود، بعد آجودان خود جنرال دو میو^۶ را با دستور مخصوصی به ایران فرستاد. و هر یک از اینها حامل مکتوب مخصوص ناپلئون بودند که به هر نحوی بود با رنج و زحمت زیاد خودشان را به تهران رسانیدند و نامه ناپلئون را به دست فتحعلی شاه دادند. با این که روسیه بعد از ژوبو حرکت کرده بود، این شخص در اوایل ماه اکتبر ۱۸۰۵ (مطابق اواسط رجب ۱۲۲۰) به تهران رسید و نامه‌ای را که حاصل بود به عرض شاه رسانید. این است ترجمه فارسی آن نامه که آجودان جنرال

۱. پردسیهای تاریخی خرداد و تیر، ۵۴ اتحاد ایران و فرانسه، محمد امین ریاحی، ص ۲۲.

۲. ترجمه مأموریت گاردان، ص ۲۲. ۳. همان ص ۴۳.

۴. همان ص ۴۷ بنقل از پردسیهای تاریخی خرداد و تیر، ماه ۵۴ ص ۱۹ بینه مقاله محمد امین ریاحی.

روسیو حاصل بود:

مکتوب ناپلئون بناپارت به فتحعلی شاه پادشاه ایران: پاریس، ۳ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذیحجه ۱۲۱۹).

«من باید باور کنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولتند، خواستار آنند که من با مساعی که تو در تأمین قدرت مملکت خویش به کار می‌بری یآوری کنم، زیرا که یک فکر در یک زمان در اذهان ما خطور کرده است. مأسورینی که حاصل مکاتیب ما بوده‌اند، در استانبول به هم برخوردند و در ضمن این که حکمران تبریز از جانب تو با فرستاده من در حلب باب مکاتبه را می‌گشود، به مأسور سزبور از جانب من فرمان رسیده بود که با وزرای تو در سرحدات عثمانی رابطه برقرار کند.

باید تن به قضای آسمانی در داد زیرا که پادشاهان را برای آن قرار داده است که ملل را سعادت مند کنند. و چون قرن به قرن سردان بزرگ را به وجود می‌آورد، این قاعده را بر ایشان هموار می‌کند که با یک دیگر همدستان شوند، تا این که اتفاق مقاصد ایشان مفاخر ایشان را بیشتر رونق دهد و اراده‌ای را که در نیکوکاری دارند، تقویت کند آیا جز این نظر دیگری توانیم داشت؟

ایران شریف‌ترین دیار آسیاست. فرانسه نخستین کشور مغرب است، بر ملل و ممالکی حکمرانی کردن که طبیعت به زیبایی ایشان مایل است و خواستار آن است که ایشان را از محصول فراوان توانگر کند، فرمانفرمایی بر سردمان صنعتگر و هوشیار و دلیری که در این دو دیار سکنی دارند، آیا از هر سر نوشت پسندیده‌تر نیست؟ ولی در روی زمین ممالکی هست که طبیعت آن حق ناشناس و عقیم است از تولیدی آنچه برای معاش ملل لازمست دریغ می‌ورزد در این ممالک مردم مضطر و حریص و حسود به وجود می‌آیند و بلاجان ممالکی می‌شوند که آسمان با ایشان مساعد است. چنین ممالکی در ضمن آن که آسمان نیکی خود را در حق آنها دریغ نمی‌کند، پادشاهان فعال و بی‌پاک به ایشان نمی‌دهد تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص ممالکی که طبیعت آنها عقیم است آن را حفظ کنند.

روسها از کویرهای خود کسل شده‌اند و نسبت به زیباترین قسمت‌های مملک عثمانی تجاوز می‌کنند، انگلیسیها که به جزیره‌ای تبعید شده‌اند که ارزش کوچک‌ترین ایالت دیار تراهیم ندارد، ولع نسبت به ثروت، ایشان را بر انگیزخت و در هندوستان قدرتی فراهم کردند که هر روز وحشت انگیزتر می‌شود. این دو دولت را باید مراقب بود و باید از ایشان ترسید، نه از آن حیث که مقتدرند، بلکه از آن حیث که حاجت دارند و شهوت دارند که مقتدر گردند.

یکی از خدست گزاران من می‌بایست علایم دوستی سرا به تورسانده باشد آجودان جنرال دمیو که امروز نزد تو می‌فرستم، مخصوصاً مأسور است از آنچه مربوط به مفاخر تو و قدرت و حوایج و منافع و مخاطرات تست، تحقیق کند. مردی ست که جرئت و فرزاندگی دارد، خواهد دید که رعایای تو چه کم دارند تا آنکه دلاوری طبیعی ایشان را به وسیله این صنایعی که چندان در مشرق زمین نیست، یاری کند. زیرا که تجاوزات دول شمالی و غربی، معرفت آن را برای تمام ملل عالم واجب کرده‌اند.

من از اخلاق ایرانیان آگاهم و می‌دانم که با شادی و به سهولت آنچه را که لازم است

برای افتخار و امنیت خود فراگیرند، سی آسوزند. امروز ممکن است سپاهی مرکب از بیست و پنج هزار بیگانه ایران را قتل و غارت کند و شاید آن را به خود منقاد سازد، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه بدانند و سربازان تو تربیت شوند که به مجموع با حرکات سریع و منتظم جمع شوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند از آتش توپخانه متحرکی در جنگ استفاده کنند و بالاخره وقتی که سرحدات تو به وسیله قلاع عدیده، مأسون باشد و بحر خزر در امواج خود بیرقهای بحریه ایران را ببیند، تو مملکتی خواهی داشت که کسی حمله به آن نتواند و رعایایی خواهد داشت که کسی ایشان را مغلوب نکند.

من میل دارم همواره با تو روابط سفیدی داشته باشم من از تو خواهشمندم خدستگزار باوفایی را که نزد تو می فرستم خوب پذیرایی کنی، کسانی را که به دربار امپراطوری من خواهی فرستاد. با ملاحظت پذیرائی خواهم کرد و دوباره یاری آسمان و سلطنت طولانی و سعادت مند و عاقبت خیر را برای تو آرزو مندم.

در قصر امپراطوری توپلری^۱ در پاریس به تاریخ روز نوزدهم ژوئینال، سال ۱۳ و سال اول سلطنت من نوشته شد.^۲

پس از چندی ژویر به اتفاق میرزا محمد رضا بیگلربیگی قزوین، به عنوان سفیر فوق العاده (از راه استانبول) روانه دربار ناپلئون شدند و در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲، عهدنامه اتحاد بین ناپلئون و فتحعلیشاه در شانزده ماده منعقد گردید. وقتی که انسان معاهده فین کن اشتاین را با دستوری که ناپلئون به ژنرال گاردان داده مطالعه می کند، امیدوار می شود که برای ایران دوران سعادت فرا رسیده... دو ماه بعد که موقع عمل و آزمایش این گفتار و عهد و پیمان پیش می آید، مشاهده می شود همانطور که انگلیسیها برای جلب منافع خودشان ایران را تسلیم روسها نموده بودند فرانسه نیز به نمایندگی ناپلئون، برای جلب منافع خود ایران را به روسها واگذار می کند. و در هر حال معاهده تیلسیت به سیاست شرقی ناپلئون خاتمه داد و او را از حمله به هندوستان ظاهراً منصرف نمود. و معلوم است که دیگر ناپلئون علاقه ای نسبت به دولت عثمانی و دولت ایران نشان نمی دهد... و عسکرخان افشار سفیر فوق العاده فتحعلیشاه، که حامل شمشیرهای امیر تیمورگورکان و نادر شاه افشاری برای ناپلئون بود، دیگر مورد توجه نگردید، و پس از چندی توقف در پاریس، فقط سلام خشک و خالی ناپلئون را به فتحعلیشاه ابلاغ نمود...^۳ باید در این جا به این حقیقت تلخ اعتراف نمود و گفت که «نه دربار عثمانی و نه دربار ایران، هیچ یک آن لیاقت و استعداد را نشان نداد که خودشان را شایسته دوستی با فرانسه معرفی کنند، در این تردید نیست که گزارشهای متوالی ماسوران ناپلئون این دربارهای آسیائی را آن طور که بودند به ناپلئون معرفی نمود. ژنرال گاردان می نویسد مردم اینجا، همه فوق العاده پول پرستند، و ژنرال ترهزل می گوید: عیب کلی اعیان ایران که بر طرف کردن آن مشکل می باشد، حرص ایشان است. پول در این مملکت، معبود ملی است. بهترین طرحها اگر اندک تعارضی با منفعت فلان وزیر داشته باشد، زیر پامی رود.»^۴ البته پول معبود دربار و زمامداران

1. Tuileries

۲. همان، ص ۶۰-۵۸ (نقل از مجله شرق)، از نشریات مؤسسه خاور، شماره سوم دوره اول، اسفندماه ۱۳۰۹ شمسی،

۴. همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۷۷.

ص ۱۴۰.

فاسد ایران بود «نمعبود ملی».

سرجان سلکم که در عهد فتحعلیشاه به ایران آمده است، به بسیاری پذیرایی از سفرای خارجی تا حد نخلستان او را استقبال کنید، یا او به چادر جنرال مالکم بروید... قبل از آن که ایلچی دول خارجه به پای تخت رسد وضع سروده او با فرمانروایان ممالک و حکام بلاد، از اسور سهم است. باید قبل از وصول و دخول به شهری او را استقبال کنند. و سیاق ملاقات اشخاصی که ایلچی از ایشان دیدن می کند نیز از روی دقت، محل بحث است. صاحبان مناصب و عدد کسانی که به استقبال او می فرستند و مسافتی که باید طی کنند، وقتی که باید از اسب فرود بیایند نیز، از سهمات سرا سم است. زیرا که کاشف از اعتنا و احتراسی است که به سفیر می نمایند، در اول ملاقات با شاهزادگان و اعیان مملکت حرکت سیر، بر خاستن از جا، استقبال تا دم فرش، یا تا دم در یا بیرون در جایی که او باید بنشینند، همه از اسور بسیار سهم است. و لذا همیشه پیش از وقت درین بابها گفتگو می شود... ملتی که مانند اهالی ایران خبرصحیح از احوال ممالک بعیده ندارد و کلیه حالات دول را از ظاهر سفرای آنان قیاس می کند، بیشتر سراعات این سراتب را می نماید...»^۱

برای آن که خوانندگان بدانند که در آغاز قرن ۱۳ هجری و در طلعه قرن نوزدهم میلادی چگونه زمامداران غرب به واقعیات می اندیشیدند، و تنها در فکر تأمین منافع سیاسی و اقتصادی کشور و ملت خود بودند، در حالی که در ایران زما و رجال سیاسی جز سود پرستی، ظاهر سازی، خود فریبی و فرار از واقعیات، هنر دیگر نداشتند، نمونه ای چند از تشریفات پوچ و بی معنی آن ایام را که خود از عقب ماندگی فرهنگی سا حکایت می کند، ذیلا نقل می کنیم:

مقدمات شرفیابی
سرهاز فور دجونس
به حضور فتحعلیشاه

به طوری که از سفرنامه مودیر بر می آید، برای سفیر پادشاه انگلستان قبل از حرکت، جوراب بلند از ماعوت سرخ و کفش ساغری پاشنه بلند آوردند. وقت ظهر نمایندگان سیاسی با هدایا از منزل حرکت کردند. جزو هدایا یک قطعه الماس، یک انفیبه دان عاج و یک تریاک دان بود. هنگام حرکت، فراشهای شاهی جلو، یدکهای خود ایلچی بعد و دنبال آنها یک دسته سوار ایرانی با شمشیرهای از غلاف کشیده، بعد شیپورچی و تخت روانی که در آن نامه و هدایا بود، حرکت می کرد بعد از آن چند سوار ایرانی با شمشیرهای برهنه. و بعد سفیر و اجزای سفارت بد راه افتادند. و بعد از عبور از خیابانها و کوچه های پرگل، وارد میدان ارک شدند.^۲

سوریرگوید وقتی که سه بار تعظیم کردیم، تقریباً به حضور شاه نزدیک شدیم. رئیس تشریفات با صدای بلند گفت شهریارا، قلبه عالم، سرهاز فور دجونس سفیر پادشاه انگلستان، برادر اعلیحضرت شهریار، که حامل نامه و هدایای پادشاه انگلستان است، استدعای تشریف به